

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی- قرآنی»

سال سوم/ شماره دوم/ تابستان ۱۳۹۴

بررسی ساختار روایی داستان حضرت موسی (ع) در سوره اعراف

شیرین پوراابراهیم^۱ و فردوس آقاگلزاده^۲

چکیده

در رویکردهای نوین به زبان مهمترین هدف مطالعات زبانی، توصیف ارتباط از راه رخداد‌های زبانی در سطوح مختلف از جمله متن است. زبان قرآن، از رویکردهای مختلف زبانی و در برخی سطوح مورد مطالعه قرار گرفته است، هرچند در سازمان متن قرآن در چارچوب نظریات جدید زبانشناسی، مورد بررسی قرار نگرفته است. این تحقیق مطالعه موردی سازمان متن روایی "حضرت موسی"، در سوره اعراف، بر اساس الگوی حل مسأله مایکل هوئی (۲۰۰۱) است. سه مسأله اصلی، یعنی ظلم و کفر فرعون، رسیدن حضرت موسی (ع) به یقین قلبی و نافرمانی و بت‌پرستی قوم بنی‌اسرائیل از ارکان این داستان هستند. در روایت مذکور، پاسخ‌های متعددی برای حل مسأله نخست از سوی خداوند و حضرت موسی (ع) ارائه می‌شود که در برخی موارد، ارزیابی آنها مثبت اما نتیجه آن منفی است. طرح نهایی برای رسیدن به راه حل این مسأله، پس از طی چرخه‌ای نسبتاً طولانی، طرح کشتن فرعون و پیروانش است که با موفقیت انجام می‌شود. مسأله دوم، بدون طی کردن چرخه طولانی و تنها با دو پاسخ حل می‌شود، اما در پاسخ به مسأله سوم طرح‌ها یا پاسخ‌های ناموفق ارائه می‌شود که ارزیابی از آن منفی و نتیجه آن در برخی موارد مثبت و در برخی موارد منفی است در این مسأله داستان حاوی مسائل تبعی دیگری است که بعضاً حل نشده یا به عنوان پیامد منفی اعمال شخصیت‌های داستان باقی می‌ماند. می‌توان گفت هرچند الگوی حل مسأله هوئی ساختار داستان را خوب پیش‌بینی می‌کند اما در برخی داستانها مثل روایات دینی، مسأله به طور قاطع حل نمی‌شود.

**تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۰

pourebrahimsh@pnu.ac.ir

^۱ نوسنده مسئول: استادیار گروه زبانشناسی دانشگاه پیام نور

aghagolz@modares.ac.ir

^۲ دانشیار گروه زبانشناسی دانشگاه تربیت مدرس

واژگان کلیدی: زبان شناسی متن، سازمان متن، الگوی حل مسأله، روایت حضرت موسی (ع).

مقدمه

در رویکردهای نوین به مطالعه زبان، مهمترین هدف زبان عبارت است از توصیف ارتباط از راه رخدادهای ارتباطی. زبانشناس برای درک زبان به مطالعه ساختارها و کارکردهای زبان می‌پردازد تا به قاعده‌مندیهایی زبانی دست یابد این قواعد ممکن است مربوط به سطوح مختلف از واج‌شناسی تا کل بدنه متنی باشد که فرهنگ آن را می‌سازد. (اسکات و تامپسون، ۲۰۰۱، ص ۱). براون و یول (۱۹۸۳: ۵) و تراسک (۱۹۹۹: ص ۲۰۸) متن را بازنمون یا محصول گفتمان تعریف کرده‌اند. هارتمن و گریگوری (۱۹۹۸: ۴۵) زبان شناسی متن را شاخه‌ای از تحلیل گفتمان معرفی می‌کنند و از نظر آنها، تحلیل گفتمان شاخه‌ای از زبانشناسی است که به بررسی زبان در سطح فراتر از جمله می‌پردازد و نه واژه. از نظر این افراد زبانشناسی متن دو شاخه دارد؛ تحلیل گفتمان که بر متون مکالمه‌ای و یا بر تعامل چهره به چهره تأکید می‌کند و زبانشناسی متن که بر مطالعه متون نوشتاری تأکید دارد و بیشتر با انسجامهای ساختاری سروکار دارد. "زبانشناسی متن به دنبال حل این مسأله است که متن چیست، چگونه تولید می‌شود، سازمان درونی متن چگونه است و چگونه می‌توان آن را درک کرد." (آقاگلزاده ۱۳۹۰: ۱۰۲) در زبانشناسی متن رویکردهای مختلفی وجود دارد از جمله رویکرد آیزنبرگ، مدل فرایند محور کامر، رویکرد مایکل هلیدی، رویکرد کاربردی متن دوبگراند و درس‌ر و رویکرد حل مسأله مایکل هوئی. " (آقاگلزاده ۱۳۹۰: ۱۰۳) رویکرد حل مسأله هوئی توان تبیین چگونگی تولید و تعبیر انواع متون را دارد و گونتر کرس یکی از صاحب‌نظران برجسته زبانشناسی انتقادی، دیدگاه «تعامل متنی: هوئی را که حاوی رویکرد حل مسأله متن است چه به لحاظ نظری و چه روش شناختی بسیار ارزشمند می‌داند (هوئی: ۲۰۰۱ پشت جلد). این مقاله مبتنی بر این رویکرد به متن است.

هدف این نوشته، تحلیل موردی بخشی از آیات سوره اعراف است که متنی روایی را شکل می‌دهد و ساختار آن از یکی از الگوهای زبانشناختی در سازمان متن تبعیت می‌کند. برای رسیدن به این هدف، ابتدا به ارائه تعاریف و ادبیات مربوط به زبانشناسی متن به طور کلی و سپس به تشریح الگوی حل مسأله مایکل هوئی (۲۰۰۱) پرداخته می‌شود. همچنین، به تعریف

روایت و مرور مهم‌ترین موضوعات تحقیق‌های زبان‌شناختی در این حیطة، پرداخته خواهد شد. به عبارت بهتر، تلاش بر این است که از طریق راهکار زبان‌شناختی یعنی نظریه حل مسأله، یک متن مذهبی روایی توضیح داده شود. در این شیوه، ادبیات و زبان‌شناسی به هم پیوند می‌خورند و از اصول زبان‌شناختی برای بررسی یک روایت دینی بهره‌گیری می‌شود.

لازم به ذکر است که مثال‌های منتخب از متن در بخش تحلیل داستان، کل آیات را در برنمی‌گیرد و تنها آنهایی که مؤید وجود الگوی مورد بحث هستند، ذکر می‌شود. سؤال تحقیق این است که چگونه سازمان ۱ داستان حضرت موسی (ع) طبق الگوی حل مسأله قابل تحلیل است؟ همچنین، نشانه‌های زبان‌شناختی مثل نوع جمله چگونه در خدمت این الگو قرار می‌گیرند؟ روشی که در تحلیل به کار بسته شده حاوی عناصری است که در بخش ارکان الگوی حل مسأله آمده‌است.

مروری بر مطالعات زبان‌شناختی بر روی متن مذهبی قرآن

تاکنون مطالعات متنوعی بر روی روایات قرآنی انجام شده است. به عنوان مثال حری (۱۳۸۸) زمان و مکان روایی را در قصص قرآنی بررسی می‌کند. او با اشاره به دیدگاه ژرار ژنت، این مفاهیم را با ذکر نمونه‌هایی از قصص قرآنی تبیین می‌کند و نتیجه می‌گیرد که «ویژگی‌های زمان و مکان روایی با قصص قرآنی همخوانی دارد. در واقع قصص قرآنی ضمن تعقیب هدف اصلی، هرگاه مناسبتی ایجاب می‌کند، گل چینی از حوادث سطح داستان را به اندازه و به شیوه‌ای مناسب در سطح متن ذکر می‌کند. (حری، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۱۴۱). حری (۱۳۸۷) به بررسی مولفه‌ای روایت‌شناسی و ارتباط آنها با قصه‌های قرآنی می‌پردازد. همین نویسنده مناسبات و/یا زنجیرمندی مفهومی و متنی را در سطح خرد و کلان در قصص قرآنی با نگاهی به داستان یونس (ع) بررسی می‌کند (حری، ۱۳۸۹: ۷۷). غلامرضا (۱۳۸۹) به بررسی ساختار روایت در قصص قرآنی می‌پردازد. نتایج بررسی وی بیانگر نقاط اشتراک بسیار بین اصول امروزی داستان‌نویسی و قصه‌پردازی با قصه‌های قرآنی چه در نحوه روایت، چه در اسلوب و ساختار و چه در بهره‌گیری از صنایع و فنون ادبی و هنری است (غلامرضا، ۱۳۸۹: ۳۱). صادقی و همکاران (۱۳۹۲) به بررسی ساختار روایت در داستان حضرت ایوب (ع) می‌پردازند. در پژوهش مذکور تلاش می‌شود تا طرح داستان حضرت ایوب (ع) بر اساس نظریه ساختارگرایانی

چون تزوتان تودورف و آلجیرداس جولین گریماس تحلیل و بررسی شود و نتیجه می‌گیرند که این داستان، ساختاری سه قسمتی شامل مقدمه، میانه و پایان دارد و بر اساس زمان خطی داستانی گسترش می‌یابد و منطبق با دیدگاه تودورف است (۸۷). هر چند دامنه مطالعات زبانشناختی بر روی زبان قرآن در خارج کشور بسیار فراتر از مطالعات داخل کشور است - به عنوان مثال دو موضوع انسجام و ارتباط متنی در کتابی با عنوان روابط متنی در قرآن توسط العوی ۱ (۲۰۰۶) نوشته شد. العوی در این کتاب اذعان می‌دارد که مطالعه روابط متنی در قرآن که تحت عنوان مناسبات معروف است حوزه بین رشته ای میان تفسیر و زبانشناسی است. (ص ۱) وی روابط متنی قرآن را بر اساس دیدگاه‌های کاربردشناختی موجود در زبانشناسی، مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف وی رسیدن به تفسیرهای رویکردمحور است.

چارچوب نظری تحقیق

زبان‌شناسی متن^۲ به مطالعه ویژگی‌های معرف متون یعنی آنچه متنیت یا بافتار^۳ متون را تشکیل می‌دهد، می‌پردازد (کریستال، ۱۹۹۲: ۳۸۷). ساختار متن چند دهه است که از آثار هوئی (۱۹۷۹، ۱۹۸۳) و وینتر (۱۹۷۷) شروع شده است و مبتنی بر این اعتقاد است که روابط میان بندها و مولفه‌های متنی بزرگتر را می‌توان به شیوه‌های مختلف مشخص کرد که از الگوهای رایج آن الگوی حل مسأله است. این الگو از چهار عنصر موقعیت، مسأله، پاسخ و ارزیابی و با همین ترتیب تشکیل شده است (اسکات و تامپسون، ۱۱۰)

هوئی در اثر (۲۰۰۱) خود تحت عنوان تعامل متنی، درآمدی بر تحلیل گفتمان نوشتاری، به ارائه رویکردهایی در مورد سازمان متن می‌پردازد. وی معتقد است که «متن‌ها الگوهای خاص خود را هنگام تدوین ایجاد می‌کنند» (۴). هوئی (۲۰۰۱: ۱۱) متن را به مثابه شاهدهی عینی که مبین تعامل هدفمند نویسنده و خواننده (یا نویسندگان و خوانندگان) است تعریف می‌کند. در متن، نویسنده (یا نویسندگان) تعامل را کنترل و بیشتر یا همه زبان را تولید می‌کند. به کل این تعامل، گفتمان اطلاق می‌شود و گفتمان نوشتاری بخشی از آن است.

¹ - Al- Awa

² - text linguistics

³ - textuality or texture

در الگوی حل مسأله، هوئی (۲۰۰۱) معتقد است متن یک شیء مورد مطالعه نیست، بلکه بخشی از تعامل میان نویسنده^۱ و خواننده^۲ است. در تعامل متنی^۳، نویسنده به دنبال سؤالاتی است که خواننده می‌خواهد بپرسد و خواننده به حدس زدن سؤالاتی می‌پردازد که نویسنده تلاش دارد پاسخگوی آن باشد. آنچه هوئی از متن تلقی می‌کند مشتمل بر تمام متون است و متون روایی و غیر روایی را در بر می‌گیرد. در واقع، در این دیدگاه دیوار حائل میان متون روایی و غیرروایی شکسته می‌شود. وی برای اثبات این ادعا و تأکید بر وجود مرز مبهم میان متن روایی و غیر روایی از الگوهای فرهنگی رایج حاکم بر سازمان متن استفاده می‌کند که بر هر دو نوع متن مذکور به شیوه‌ای متفاوت اعمال می‌شوند. وی نشان می‌دهد که این الگوها، پیکربندی و ترکیب سؤالاتی هستند که هم نویسندگان و هم خوانندگان بر لزوم پاسخدهی به آنها اتفاق نظر دارند و نشان از اتخاذ روشی اقتصادی در تسهیل امر ارتباط می‌باشند (هوئی، ۲۰۰۱: ۱۸۷). در واقع هوئی تلاش می‌کند زیربنای مشترک ارتباطی همه متون را کشف کند و معتقد است که این زیربنا چیزی نیست جز فرایند حل مسأله‌ای که همه متون و در واقع تعاملگران موجود در متون، به دنبال آنند. روشی که در تحلیل داستان حضرت موسی به کار بسته شده است بر اساس الگوی حل مسأله است. به نظر می‌رسد در مطالعات روایی داخل کشور، این مدل تنها توسط آقاگلزاده و ممسنی (۱۳۸۶) بر رمان تنگسیر نوشته صادق چوبک اعمال شده است. لازم است کارایی این نظریه بر روی یک متن روایی دینی که با هدف غیرداستانی نوشته شده است، نیز سنجیده شود. تا بخشی از ادعای هوئی در مورد زیربنایی بودن فرایند حل مسأله در تمام متون بررسی شود. در این بخش به معرفی ارکان این الگوی حل مسأله و در بخش بعد به ارزیابی ارکان آن در این روایت قرآنی پرداخته می‌شود.

در الگوی حل مسأله دو رکن اصلی مسأله و پاسخ وجود دارد. مسأله همان چالش یا چالشهایی است که شخصیت‌های داستان با آن درگیرند و داستان حول محور آن می‌چرخد و پاسخ، جوابی است که برای آن مسأله ارائه می‌شود. اما قبل از ذکر مسأله در اکثر متن‌ها، نویسنده به ذکر موقعیت^۴ می‌پردازد. نقش موقعیت در متن، ارائه اطلاعات پس زمینه است. اطلاعات موقعیتی هیچ نوع انتظاری در مورد نوع الگویی که متعاقباً در متن می‌آید، در خواننده

1- author/ writer

2- reader

3- textual interaction

4- situation

ایجاد نمی‌کند. موقعیت انتخابی است و در متون خاصی مثل متون تبلیغاتی وجود آن ضروری نیست. کما اینکه در روایات مذهبی قرآن نیز نقش توصیف موقعیتی زمانی و مکانی کم‌رنگ و گاه صفر است. مسأله، جنبه‌ای از موقعیت است که به پاسخ نیاز دارد و منجر به ایجاد انتظاراتی در خواننده برای یافتن پاسخ می‌گردد. تحلیلگر متن می‌بایست به دقت جایی را که مسأله شروع می‌شود، را از طریق عناصر زبانی به کار رفته در متن، شناسایی کند. مسأله جنبه‌ای از متن است که الگوی حل مسأله را از سایر الگوها جدا می‌کند. پاسخ در واقع جواب یا جواب‌هایی است که به مسأله مطرح شده، داده می‌شود. تفاوت پاسخ و حل مسأله این است که حل مسأله تنها به پاسخ موفق اطلاق می‌شود. برای تشخیص اینکه آیا متن حاوی الگوی حل مسأله است یا خیر، کافی است بپرسیم «او [مثلاً شخصیت داستان] برای حل مسأله موجود چه کار کرد؟». وجود پاسخ به معنای اتمام الگو نیست. اگر پاسخ واقعاً یک راه‌حل باشد، طوری که احساس شود الگو با آن خاتمه یافته است، در آن صورت، با یک پیامد و نتیجه مثبت و یا یک ارزیابی مثبت و یا به طور معمول با هر دو مواجهیم.

عناصر دیگر الگوی حل مسأله به ترتیب اهمیت آنها عبارتند از ارزیابی یا نتیجه مثبت/منفی^۱، طرح ۲، و پاسخ پیشنهادی^۳. ممکن است نویسنده با توسل به نشانه‌ها، ۴ پرسشی را که در حال جواب‌دادن به آن است، نشان دهد. نشانه‌های مسأله ممکن است واژه‌ها یا عناصر واژگانی خاص باشد، مثلاً جمله پرسشی «حالا با این چه کار کنیم؟» یا استفاده از عناصر ارزیابی منفی مثل «متأسفانه». به طور کلی، این نشانه‌ها، نشانه‌های ارزیابی کننده می‌باشند. برخی از نشانه‌های غیرارزیابی کننده مثلاً "فقر، بیماری، و دزدی نیز به حوادث و مواردی در جهان خارج اشاره می‌کنند که تقریباً همیشه، موضوعاتی مسأله‌ساز محسوب می‌شوند.

الگوی پیشنهادی حل مسأله ممکن است در مراحل میانی حاوی طرح و پاسخ پیشنهادی باشد. طرح‌ها واقعی هستند، ولی پاسخ پیشنهادی عبارتست از اعمالی که برای پاسخ پیشنهاد می‌شوند مثلاً ممکن است متن به این صورت آغاز شود: «حالا می‌دونم چه کار کنم» و پشت سر آن یک سری کارها به عنوان طرح فهرست شود. در پاسخ پیشنهادی هنوز پاسخ واقعی نیست، زیرا پاسخ واقعی بایستی جوابگوی این سؤال باشد: «آنها یا او برای حل مسأله چه کار

^۱ - positive/negative result/evaluation

^۲ - plan

^۳ - recommended response

^۴ - signals

کردند(کرد)؟»، پاسخ پیشنهادی باعث می‌شود که توجه از مسأله به سوی پاسخ معطوف شود. پاسخ‌های پیشنهادی حاوی مراحل مقدماتی و موقتی‌تری نسبت به طرح‌های واقعی هستند. در متون روایی و نیز در نوشته‌های علمی، برخلاف متون تبلیغاتی، پاسخ‌های واقعی بیشتر مورد نیاز است. در این نوع متون طرح / پاسخ پیشنهادی مرحله‌ای گذرا و مقدماتی محسوب می‌شود. در برخی متن‌ها، چند مسأله به طور همزمان وجود دارد. در برخی دیگر، یک مسأله وجوه مختلفی دارد ممکن است مسأله از جهتی حل شود ولی از جهات دیگر خیر. در این شرایط گاه ممکن است الگوی حل مسأله دوباره تکرار شود و فرایند چرخه مجدد ۱ در متن ایجاد شود. چرخه‌های مجدد انواع مختلفی دارند. مثلاً ممکن است هر ارزیابی منفی، به تعریف مجدد ماهیت مسأله [و در واقع دگرگونی خود مسأله] منجر شود. همچنین ممکن است مسأله همان مسأله قبل باشد، اما پاسخ آن تغییر کند.

عناصر زبانی موجود در متن می‌توانند نقش کاربردی در شناسایی الگوهای متنی بویژه الگوی حل مسأله محسوب شوند. یافتن عناصر زبانی، می‌تواند به تحلیلگر در یافتن ارکان الگو نیز موثر باشد. گاه این نشانه به طور مستقیم و گاه به طور غیر مستقیم، خواننده را به سوی ارکان اصلی متن هدایت می‌کنند. علاوه بر نظریه متنی هوئی، این مقاله مبتنی بر دیدگاه فرمالیستی به ساختار روایت نیز می‌باشد. دلیل این امر، روایی بودن متن مورد پژوهش است.

از دیدگاه ساختارگرایانه به روایت که توسط تزوتان تودور مطرح شد، متن روایی از آن جهت که دارای ساختار زمانی است و در آن تغییر حالت و وضعیت صورت می‌گیرد با سایر متون متفاوت است (اشمیت، ۲۰۱۰: ۲) تولان (۱۳۸۶، ص ۱۶) تعریفی کمینه‌گرا از روایت ارائه می‌کند که بر آن اساس روایت توالی ادراک شده‌ای از وقایعی است که به طور غیراتفاقی با هم مرتبط هستند. تولان به نقل از تسوتان تودورف (ص ۱۷) به نقش مهم سازماندهی متن روایی اشاره می‌کند و معتقد است "ربط دادن ساده واقعیات متوالی روایت را شکل نمی‌دهد، یعنی همین واقعیات باید سازماندهی شوند." این امر بر لزوم وجود نوعی سازماندهی در رخداد‌های داستان صحنه می‌گذارد. در داستان‌های موجود در قرآن، بویژه داستان حضرت موسی (ع) شاهد روایت با این معنی هستیم، یعنی در جریان داستان، سلسله وقایعی رخ می‌دهد، تغییر وضعیتی حادث می‌شود و به نظر می‌رسد نوعی سازماندهی بر این جریان، حاکم باشد.

بررسی داده‌های قرآنی

هرچند داستان حضرت موسی (ع) و قوم بنی اسرائیل، در سوره‌های زیادی از قرآن کریم آمده است، اما مشاهده شد که در سوره اعراف، آیات ۱۰۳ تا ۱۷۷، سیر داستان جامع‌تر از بقیه سوره‌ها به تصویر کشیده شده‌است. در این سوره حضرت موسی (ع) به عنوان شخصیت اصلی داستان به سوی قومش و به سوی فرعون می‌رود تا آنها را به خداپرستی دعوت کند. فرعون از حضرت موسی معجزه می‌خواهد، چون معجزه موسی (ع) را می‌بیند، آنرا جادو تلقی می‌کند و ساحران را برای ابطال این جادو فرا می‌خواند. حضرت موسی (ع) از این مسأله موفق بیرون می‌آید و پیامد آن ایمان آوردن ساحران و کافران است. ادامه داستان با همان مسأله ایمان نیاوردن فرعون به پیش می‌رود. فرعون، ساحران و پسران بنی اسرائیل را می‌کشد. خداوند فرعونیان را به عذاب‌های گوناگون مبتلا می‌کند تا ایمان بیاورند و با غرق کردن فرعون، مسأله اول روایت به طور موفقیت آمیزی حل می‌شود. پس از آن مسأله دیگر روایت مطرح می‌شود: رویگردانی قوم بنی اسرائیل از دین خدا و در درون همین ساختار، مسأله رسیدن حضرت موسی (ع) به یقین قلبی است. چون موسی به کوه طور می‌رود تا دستورات خداوند را بشنود، قوم وی به گوساله‌پرستی مشغول می‌شوند. موسی خشمگین می‌شود و بنی اسرائیل از کرده خویش پشیمان می‌شوند. روایت حضرت موسی در پی حل کردن مسائل دیگری نیز هست که نسبت به مسأله اصلی یعنی ایمان نیاوردن یا کافرشدن بنی اسرائیل کمرنگ‌تر به نظر می‌رسد و آن بهانه‌های قوم بنی اسرائیل است که خداوند یا آنها را برآورده می‌کند و یا بنی اسرائیل را عذاب می‌کند.

در نشانه‌های زبانی موجود در روایت، موقعیت زمانی و مکانی واضحی به خواننده ارائه نمی‌شود. و تنها جنبه‌هایی از موقعیت که مسأله و مسائل داستان جزئی از آن هستند، ارائه می‌شود. این روایت که از زبان وحی بر پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل می‌شود، ادامه سلسله روایات قبلی در مورد پیامبران دیگر است. اولین چیزی که در این داستان مطرح می‌شود، راه حل مسأله‌ای است که پاسخ آن قبل از طرح مسأله، مطرح می‌شود: شخصیت اول داستان یعنی حضرت موسی (ع) از سوی خداوند مأمور به رفتن به سوی فرعون و یارانش می‌شود (ترجمه حاضر از الهی قمشه‌ای است):

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ (۱۰۳) بعد از آن رسولان، باز ما موسی را با آیات و ادله بسوی فرعون و قومش فرستادیم.

اگر مسأله شماره یک داستان را کفر و ظلم فرعون در نظر بگیریم، و پاسخ نخست، فرستادن حضرت موسی به سوی فرعون باشد، ارزیابی از آن منفی و نتیجه آن منفی است. به عبارتی، واژه «فَطَلَّمُوا بِهَا»، و «مفسدین» همین ارزیابی منفی را نشان می‌دهد:

فَطَلَّمُوا بِهَا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۳) آنها هم با آن آیات مخالفت و سرکشی کردند (پس ما آنان را به کیفر ستمگری و فساد هلاک کردیم) بنگر تا عاقبت به روزگار آن تبه کاران چه رسید.

آیه فوق، بیان جامعی از کل روایت است که در ادامه جزئیات پاسخ‌های مختلف ذکر می‌شود. در ادامه روایت، حضرت موسی در دربار خود را پیامبر خدا معرفی می‌کند (آیات ۱۰۴ و ۱۰۵). سپس مسأله ظلم به بنی اسرائیل را به زبانی غیر مستقیم و به صورت درخواست واگذاری قوم بنی اسرائیل مطرح می‌کند. این پاسخ پیشنهادی حضرت موسی (ع) برای حل مسأله ناگفته ظلم فرعون به بنی اسرائیل در آیه ذیل آمده است:

فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵) پس بنی اسرائیل را با من بفرست.

فرعون به ظاهر در صدد اثبات درستی ادعای حضرت موسی (ع) بر می‌آید که نشان دهنده ارزیابی منفی و نتیجه منفی پاسخ موسی (ع) به راه حل است:

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۰۶) [فرعون] پاسخ داد که ای موسی اگر دلیلی برای صدق خود در (دعوت رسالت) داری بیا.

در اینجا دو پاسخ پیشنهادی از سوی شخصیت اول روایت مطرح می‌شود: معجزه تبدیل عصا به مار و معجزه دست تابان:

فَأُلْقِيَ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۱۰۷) موسی هم عصای خود را بیفکند بناگاه آن عصا اژدهایی پدیدار گردید.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۱۰۸) و دست از چپ خود برآورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود.

این دو پاسخ پیشنهادی، به راه حل تبدیل نمی‌شود و ارزیابی منفی و نتیجه نیز منفی است. چرا که در ادامه داستان با این ادعا از سوی فرعون و یارانش مواجهیم که حضرت موسی را ساحر و جادوگر فرض می‌کنند و او را بازداشت می‌کنند:

قَالَ الْمَلَأُ مِنَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) گروهی از قوم فرعون فرعون را گفتند که این شخص ساحری ماهر و سخت داناست.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) اراده آن را دارد که شما را از سرزمین خود بیرون کند اکنون در کار او چه دستور می‌دهید.

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) قوم به فرعون چنین گفتند که موسی و برادرش هارون را زمانی بازدار و اشخاصی به شهرها بفرست.

پاسخ بعدی حضرت موسی (ع) مقابله با سحر ساحران است که این نیز به راه حل منتهی نمی‌شود. در آیات ۱۱۲ تا ۱۱۵ به شرح این موقعیت پرداخته می‌شود. موقعیت دارای شخصیت‌های اصلی داستان چون موسی و فرعون و ساحرانی است که از شهرهای مختلف آمده‌اند.

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) موسی گفت شما اول اسباب خود بیفکنید چون بساط خود انداختند، به جادوگری چشم خلق بستند که مردم سخت هراسان شدند و سحری بس عظیم، هول انگیز برانگیختند.

ارزیابی از این داستان دو شقی است. اگر به حل کامل مسأله کفر فرعون نگاه کنیم، این پاسخ به نتیجه منجر نمی‌شود. اما اگر به روشن شدن ادعای حضرت موسی (ع) فکر کنیم، این پاسخ پاسخ موفقی است. در هر صورت چون مسأله اصلی داستان کفر و ظلم فرعون است، باطل کردن سحر ساحران، به عنوان یک پاسخ پیشنهادی به نتیجه موفق ختم نمی‌شود:

وَأُوْحِينَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) و به موسی وحی نمودیم که عصای خود بیفکن هر چه ساحران یافته بودند همه را ببلعید.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) پس به ظهور آن معجزه حق ثابت شد و اعمال ساحران همه باطل گردید.

فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹) عاقبت ساحران با وجود آن سحر بزرگ، از آنجا مغلوب و خوار بازگشتند.

یکی از نتایج دیگر پاسخ فوق، ایمان آوردن ساحران است که ارزیابی از آن مثبت است:

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (۱۲۰) و در مقابل قدرت خدا ساحران به سجده افتادند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) و گفتند ما ایمان آوردیم به خدای عالمیان.

این نتیجه مثبت برای شخصیت مثبت داستان، مسأله جدیدی برای شخصیت منفی داستان یعنی فرعون ایجاد می‌کند که با قتل ساحران ایمان آورنده، آن را حل می‌کند:

لَا قَطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأُرْجُلُكُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) دست و پای شما را یکی از راست و یکی از چپ بریده و همه را به دار خواهم آویخت.

قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) گفتند (ما از مرگ نمی‌ترسیم زیرا) به سوی خدای خود باز می‌گردیم.

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶) کینه و انتقام تو از ما به جرم آن است که ما به آیات خدا (و رسول او) چون آمد، ایمان آوردیم. بارخدا یا به ما صبر و شکیبایی ده و ما را به آیین اسلام بمیران.

همانطور که مشاهده می‌شود، درون یک الگوی حل مسأله، الگوهای خردتری نیز هستند مثل مسأله ایمان ساحران. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که در زبان روایت دینی، یک مسأله تا

زمانی مسأله است که در چارچوب دین مسأله محسوب شود و دیدگاه راوی به مسأله، دیدگاه کاملاً دینی است. روایت، پس از حل نشدن مسأله اصلی داستان، مجدداً به بازگویی مسأله از ابعاد جدید می‌پردازد مثل دستور قتل پسران بنی‌اسرائیل:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْدَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرِكَ وَالْأَهْتِكَ قَالَ سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) جمعی از سران قوم به فرعون گفتند آیا موسی و قومش را واگذاری تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایان تو را رها کنند؟ فرعون گفت بزودی (به پاداش و کیفر آنها) پسرانشان را کشته و زنان آنها را زنده گذارده، ما بر آنها غالب و (بر هلاک ایشان) مقتدریم.

پاسخ دیگری که در ادامه روایت می‌آید، یاری جویی قوم بنی‌اسرائیل از خداوند است:

قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) موسی به قوم خود گفت از خدا یاری خواهید و صبر کنید که زمین ملک خداست و او به هر کس از بندگان خواهد واگذار و حسن عاقبت و فیروزی مخصوص اهل تقواست.

پاسخ خداوند به ظلم فرعون در ابتدا دچار شدن فرعونیان به قحطی و خشکسالی بود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسَّيِّئِ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فرعونیان را سخت به قحط و نقص (و آفت) بر کشت زرع مبتلا کردیم تا شاید متذکر شوند (و دست از ظلم به خلق و مخالفت با حق بردارند).

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱) پس آنگاه که نیکویی بدانها می‌رسید به شایستگی خود نسبت داده و هر کار بدی بر آنها می‌آمد فال بد به موسی و همراهانش می‌زدند (یعنی ظهور موسی و امتش را به فال بد بر خود می‌گرفتند) آنگاه باشند که فال بد آنها نزد خداست لیکن اکثر آنها بر این آگاه نیستند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) (و فرعونیان به موسی) گفتند اگر تو آیات و معجزاتی آورده ای که ما را بدان سحر کنی، بدان که ما هرگز ایمان نخواهیم آورد.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۱۳۳) پس آنگاه به کیفر کفرشان) بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون (خون شدن آب) آن نشانه‌های آشکار (قهر و غضب) را فرستادیم، باز طریق کبر و گردنکشی پیش گرفتند و قومی نابکار شدند.

که چون فرعون ایمان نیاورد، ارزیابی از آن منفی و نتیجه نیز ناموفق بود. پاسخ دیگر برای حل این مسأله، عهد بستن قوم فرعون برای ایمان آوردن پس از برطرف کردن عذاب بود. این پاسخ نیز با پیمان‌شکنی فرعونیان در آیه ۱۳۵، به صورت منفی ارزیابی شد و ناموفق ماند:

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) و چون بلا بر آنها واقع شد به موسی گفتند که از خدا به عهدی که تو راست بخواه تا این عذاب و بلا را از ما دور کند بر این پیمان اگر رفع بلا کردی، البته ایمان به تو می آوریم و بنی اسراییل را به همراهی و متابعت تو می فرستیم.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵) چون بلا را از سر آنها رفع کردیم تا مدتی که متعهد شدند ایمان آوردند مدت که به پایان رسید باز پیمان را شکستند.

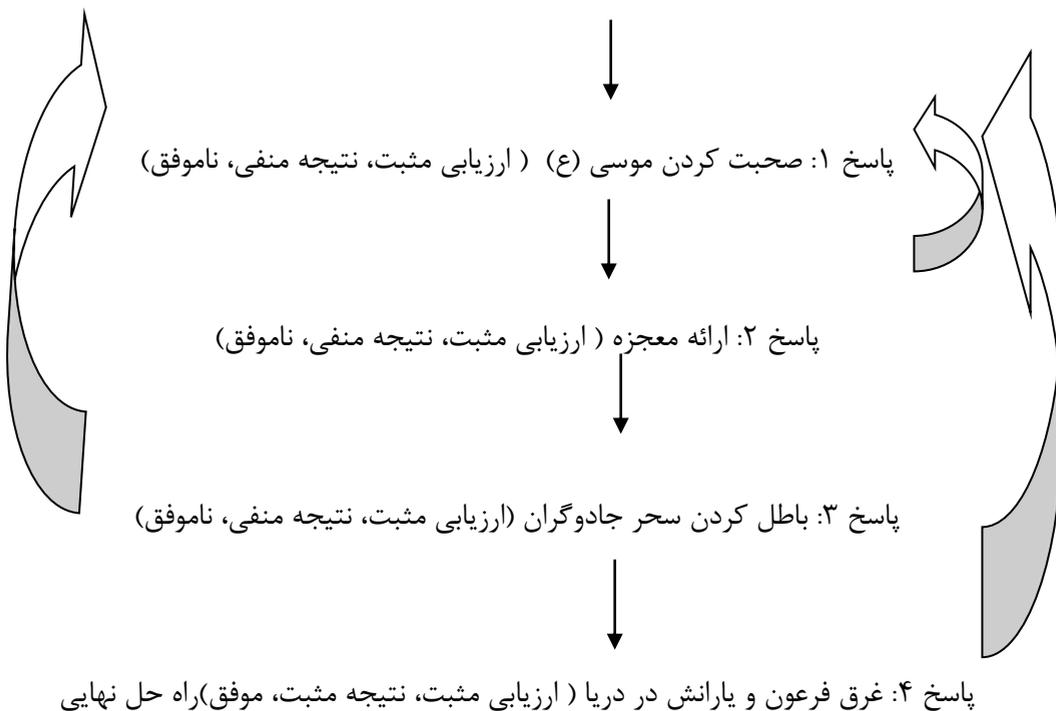
اما در آیه ۱۳۶ سوره اعراف، پاسخ نهایی و موفق ارائه می شود و مسأله اول داستان که همان کفر و ظلم فرعون بود حل می‌شود:

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶) ما هم از آنان انتقام کشیدیم و آنها را به دریا غرق کردیم به کیفر آنکه آیات ما را تکذیب کرده و از آن غفلت (و اعراض) نمودند.

وَأَوْزُنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) و ما(پس از زوال فرعون) طایفه‌ای را که فرعونیان ذلیل و ناتوان می‌داشتند وارث مشرق و مغرب زمین بابرکت (مصر و شامات) گردانیدیم و احسان خدا بر بنی‌اسرائیل به حد کمال رسید به پاداش صبری که در مصائب کردند و فرعون و قومش را (با آن صنایع و عمارات و کاخ عظمت) نابود و هلاک نمودیم.

به طور کلی می‌توان گفت که مسأله نخست داستان پس از چرخه طولانی پاسخ‌های پیشنهادی از سوی حضرت موسی(ع) و خداوند و قوم بنی اسرائیل، در پایان توسط خداوند خاتمه می‌یابد. نمودار کلی این سازمان حل مسأله را می‌توان به صورت زیر ترسیم نمود:

مسأله شماره ۱ قهرمان داستان (کفر فرعون به خداوند و ظلم بنی اسرائیل)



با حل شدن مسأله کفر و ظلم فرعون در آیات قبل، ساختار داستان به سوی مسأله نافرمانی قوم بنی‌اسرائیل و بهانه‌گیری‌های آنها و در نهایت بت پرستی و گوساله پرستی آنها می‌رود که از مسائل درجه یک و اصلی بسیاری از روایات دینی موجود در زبان قرآن است. اما چون موقعیت رفتن حضرت موسی (ع) به کوه طور در ابتدای این مسأله مطرح می‌شود و مسأله دیگری شکل می‌گیرد، ابتدا به ذکر مسئله شخصی حضرت موسی (ع) که همان رسیدن به ایمان قلبی است، می‌پردازیم (تحت عنوان مسأله دوم روایت) و ترتیب ارائه بحث را بر اساس الگوی حل مسأله تنظیم می‌کنیم:

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲) و با موسی سی شب وعده و قرار گذاشتیم و چون پایان یافت، ده شب دیگر بر آن افزودیم تا آنکه زمان وعده به چهل شب تکمیل شد و به برادر خود هارون گفت تو اکنون پیشوای قوم و جانشین من باش و راه اصلاح پیش گیر و پیرو اهل فساد مباش.

اگر این موقعیت را داستانی تصور کنیم که ساختار خردتری دارد، می‌بینیم که در این بخش از داستان، مسأله حضرت موسی، دیدن خداوند و رسیدن به یقین است (همان طور که در داستان حضرت ابراهیم نیز همین مسأله به شکلی متفاوت مطرح می‌شود):

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ (۱۴۳) و چون موسی وقت معین بوعدگاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم.

پاسخ این مسأله از سوی خداوند از یک سو منفی است:

قَالَ لَنْ تَرَانِي (۱۴۳) فرمود هرگز مرا نخواهی دید.

و از سوی دیگر مثبت:

وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي (۱۴۳) لیکن به کوه بنگر اگر کوه بر جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید.

فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) پس آنگاه که نور تجلی خدا بر کوه تابش کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد. سپس که به هوش آمد عرض کرد خدایا تو منزّه و برتری. به درگاه تو توبه کردم و من اول کسی هستم که به تو و تنزه ذات پاک تو ایمان دارم.

پاسخ پیشنهادی مثبت و ارزیابی از آن مثبت است و موسی براستی ایمان آورد و به پیامبری مبعوث شد:

قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) خدا فرمود ای موسی من تو را برای اینکه پیغامهای مرا به خلق برسانی، برگزیدم و به کلام (و همصحبتی) خویش انتخاب کردم؛ پس آنچه را به تو فرستادم، کاملاً فراگیر و شکر و سپاس الهی را بجای آر.

بنابراین، مسأله دوم داستان، با ارائه معجزه خداوند پایان می‌یابد. این الگورا، که الگوی ساده‌تر از الگوی پیشین است، می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد:

مسأله دوم: ایمان قلبی حضرت موسی (ع) به خداوند



پاسخ ۱: دیدن خداوند (ارزیابی منفی، نتیجه منفی، ناموفق)



پاسخ ۲: دیدن آثار خداوند (ارزیابی مثبت، نتیجه مثبت و موفق) راه حل نهایی



اما در موقعیت بعد از هلاک فرعون، مسأله جدیدی ظهور می کند. به محض آنکه بنی اسرائیل از خطر فرعون می‌رهد، از موسی (ع) تقاضای خدایی می‌کنند که مانند بتهای یک قوم بت پرست است:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) و بنی اسرائیل را از دریا رسانیدیم پس به قومی که به پرستش بتان خود متوقف بودند برخورد و گفتند ای موسی برای ما خدائی مثل خدایانی را که این بت پرستان راست (دیدنی و محسوس) مقرر کن موسی گفت شما سخت مردم نادانی هستید.

در بخشی از آیه فوق و نیز در آیات زیر، به پاسخ پیشنهادی ولی ناموفق حضرت موسی (ع) به این مسأله می‌رسیم که همان توضیح دادن و هدایتگری حضرت است:

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) خدایانی که این جماعت بت پرستان راست، فانی و عقاید و آیینشان باطل است.

قَالَ أَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي تَبَعُوا إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) موسی گفت آیا غیر خدا را به خدائی می‌طلبید در صورتی که خداست که شما را بر عالمیان برتری و فضیلت بخشید.

پاسخ دوم به این مسأله، استدلالهای حضرت موسی (ع) و یادآوری لطفهای خداوند است:

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱) یاد آرید هنگامی را که فرعونیان شما را سخت به عذاب و شکنجه می‌داشتند، پسرانتان را کشته و زنان را زنده (به اسارت و خدمتکاری) می‌گماشتند و این شما را از جانب خدا امتحان و تنبیه بزرگی بود.

پس از پایان چرخه حل مسأله دوم، داستان مجدداً به سوی مسأله نافرمانی قوم بنی اسرائیل بر می‌گردد که قبلاً مطرح شده بود. خداوند از حضرت موسی (ع) می‌خواهد که فرامین الهی را به سوی قوم خود ببرد و بگوید که نتیجه سرپیچی از این دستورات، عذاب است. همانطور که از

مسأله و پاسخ پیداست، علیرغم این که مانند هر روایت دیگر و حتی هر متن غیر روایی دیگر، از ساختار حل مسأله پیروی می‌کند، اما مسأله این روایت، در بیشتر روایات دینی تکرار شده است:

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكُمُ يَا خَدْوَاءُ بِأُحْسَنِهَا سَأَرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (۱۴۵) و در الواح (تورات آسمانی) از هر موضوع برای نصایح و پند و هم تحقیق هر چیز به موسی نوشتیم و دستور دادیم (حقایق و احکام آنرا) بوقت فراگیر و قوم را دستور ده که نیکوتر مطالب آن را اخذ کنند که پستی مقام و منزلت فاسقان را بزودی به شما نشان خواهیم داد.

گوساله پرستی قوم موسی در غیاب او، در آیه ۱۴۸ سوره اعراف آمده است:

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلِيهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌّ أَلَمٌ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸) قوم موسی بعد از او (بعد از رفتن موسی به کوه طور) مجسمه گوساله‌ای که صدائی می‌کرد از طلا و زیورهای خود ساخته و پرستیدند. آیا ندیدند که آن مجسمه بی‌روح با آنها سخن نمی‌گوید و به راهی آنها را هدایت نمی‌کند؟ باز پی آن گوساله گرفتند و مردمی (سخت دل) و ستمکار بودند.

پاسخ اول قوم بنی اسرائیل به این مسأله، احساس ندامت و طلب بخشش از خداوند است که ارزیابی آن مثبت ولی نتیجه آن منفی است:

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹) و چون از آن عمل (پرستش گوساله) از پشیمانی پشت دست به دندان گرفتند و دیدند که درست گمراند با خود گفتند اگر خدا ما را نبخشد و از ما نگذرد سخت از زیانکاران (عالم) خواهیم بود.

پاسخ دوم این مسأله از سوی حضرت موسی است که آنها را سرزنش می‌کند:

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) و چون موسی به سوی قوم خود بازگشت، به حال خشم و تاسف به قوم گفت شما پس از من بسیار بد حفظ الغیب من کردید. آیا در امر خدای خود عجله کردید و الواح را به زمین انداخت و سر برادرش را به سوی خود کشید. هارون گفت ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش که آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که (بس با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا به قتل رسانند پس تو دشمنان را بر من شاد مگردان و مرا در اعداد مردمان ستمکار مشمار.

پاسخ سوم طلب مغفرت حضرت موسی (ع) برای خود و برادرش است:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱) موسی گفت پروردگارا من و برادرم را بیامرز و در رحمت خود داخل گردان که تو مهربانترین مهربانانی.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّهِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (۱۵۲) آنان که گوساله را [به پرستش] گرفتند، آتش غضب خدا را در آخرت و خواری در حیات دنیا محققا به آنها خواهد رسید و اینچنین ما دروغگویان را کیفر خواهیم داد.

در ادامه این روایات، به نعمتهای خداوند (مثل جوشیدن ۱۲ چشمه در پی تقاضای آب توسط قوم بنی اسرائیل در آیه ۱۶۰) و در مقابل آن گناهان متعدد بنی اسرائیل (مثل تحریف سخنان خداوند در آیه ۱۶۲ و نافرمانی از حکم روز شنبه در آیه ۱۶۳) اشاره می شود که همه در راستای مسأله سوم داستان هستند. پاسخی که خداوند برای این مسأله پیشنهاد می کند، در تمام آیات باقیمانده، دعوت به اطاعت از فرامین حق و شکرگزاری نعمتها و پیروی نکردن از باطل است. که نتیجه آن در بسیاری افراد بنی اسرائیل ناموفق است:

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) و چون جمعی از آن گروه گفتند چرا قومی را از جانب خدا به هلاک و یا به عذاب سخت محکومند، موعظه می کنند، ناصحان گفتند پند ما معذرت از جانب پروردگار و اینکه شاید اثر کند و تقوی پیشه کنند.

اما پاسخ نهایی و موفق به تمام این نافرمانیها، فرود آمدن عذاب الهی بر نافرمانان بود و ادامه این عذاب بر یهودیان و پراکنده ساختن و آواره کردن آنها بر زمین بود:

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) و چون هر چه به آنها تذکر داده شد، در آن غفلت ورزیدند. ما هم آن جماعت که نصیحت می کردند و خلق را از کار بد منع می نمودند، نجات بخشیدیم و آنانکه ظلم و ستمکاری کردند، به کیفر فسقشان به بدترین عذاب گرفتار کردیم.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۶۶) آنگاه که سرکشی و تکبر کردند و آنچه ممنوع بود، مرتکب شدند، گفتیم به شکل بوزینه شوید که بس دور و بازمانده از رحمت خدا باشید.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) و آن هنگام امر نافذ خدای تو بر این قرار گرفت که تا روز قیامت، کسی را به عقوبت و عذاب سخت بر آنها برانگیزد که پروردگار تو همانا زود کیفر کننده (ستمکاران) و به خلق بسیار بخشنده و مهربان است.

وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸) و بنی اسرائیل را در روی زمین به شعبی متفرق ساختیم بعضی از آنها صالح و درستکار و برخی بخلاف آن و آنها را به خوبیها و بدیها بیازمودیم که (به حکم حق) بازگردند.

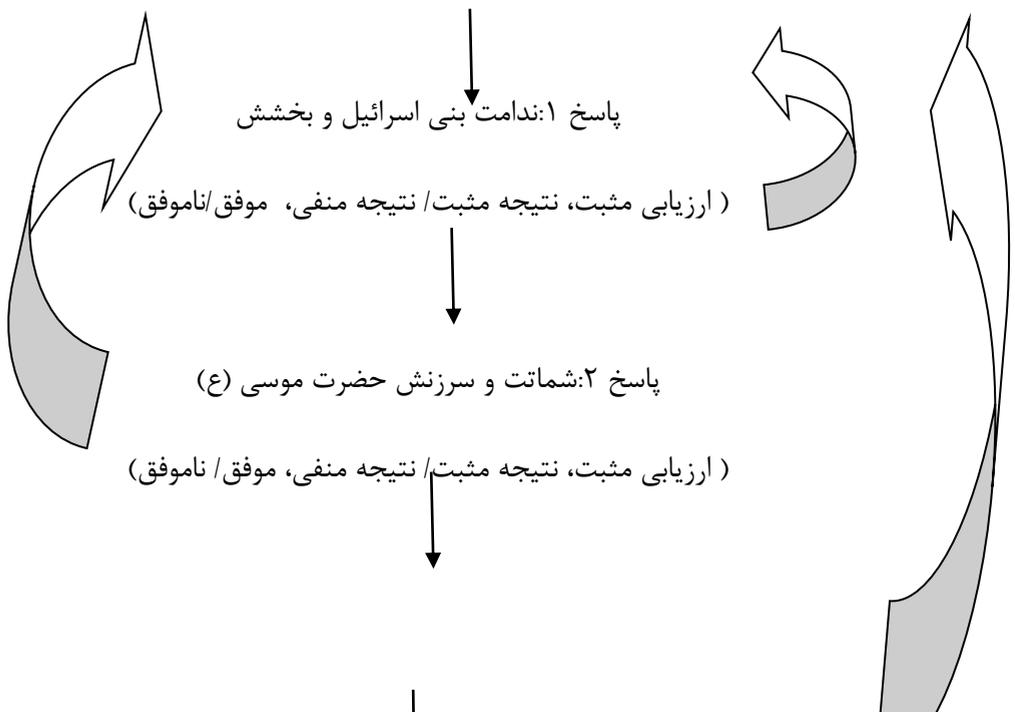
آنچه در روایت فوق بر آن بسیار تأکید شده است، پاسخ نهایی مسأله کفر است که هم در مسأله نخست و هم مسأله سوم یکی است و تفاوتها، تفاوتهای صوری است. در زبان قرآن بر این مسأله و راه حل نهایی آن به دلیل اهمیت آن در انتقال آموزه های قرآنی، در بسیاری از روایات تأکید شده است. پس از ارائه الگو، قرآن به ذکر موارد مشابه این روایات در زمان پیامبر اشاره می کند و الگو را به زمان های مختلف تعمیم می دهد. این الگو که در مورد قوم بنی اسرائیل بیان شد، به زمان و مکان روایی دیگری در عصر پیامبر و در مورد بازماندگان بنی اسرائیل نیز تسری می یابد:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) پس از آنکه (پیشینیانشان درگذشتند، اخلاف و بازماندگانشان که وارث کتاب آسمانی شدند و متاع پست دنیا را گزیدند، گفتند ما بخشیده خواهیم شد و چنانچه مثل آن مال از آن متاع دنیا که یافتند باز بیابند(به حرص و آز) برگیرند؛ آیا از آنان پیمان کتاب آسمانی گرفته نشد که به خدا جز حرف حق و سخن راست نسبت ندهند از آنچه در کتاب است، درس گیرند؟ منزل ابدی آخرت و نعمتهای بهشتی برای مردم پرهیزگار بسی بهتر است. آیا تعقل نمی کنید؟

در پایان این روایت که در آن به داستان نافرمانی شیطان نیز اشاره می‌شود، نتیجه نافرمانی بنی اسرائیل، به صورت یک اصل، به نتیجه هر نوع نافرمانی از خداوند تعمیم می‌یابد. گو اینکه این مسأله قرار است در روایات متعددی تکرار و نتایج آن نیز تکرار شود:

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷) مثل حال گروهی که به عناد و تکبر، آیات ما را تکذیب کردند، بسیار به وضع بد متمثل شود و آنها به خویش ستم می کنند.

مسأله سوم: بت پرستی و نافرمانی بنی اسرائیل



پاسخ ۳: ارشاد و راهنمایی بنی اسرائیل توسط حضرت موسی

(ارزیابی مثبت، نتیجه مثبت/ نتیجه منفی، موفق/ ناموفق)

پاسخ ۴: عذاب کسانی که از فرامین خداوند سرپیچی می کنند (ارزیابی مثبت، نتیجه مثبت، موفق)، راه حل نهایی

نتیجه‌گیری

در این تحقیق به بحث در مورد سازمان روایت "حضرت موسی"، در سوره اعراف، پرداخته شد. سازمان این متن روایی منطبق با الگوی حل مسأله مایکل هوئی (۲۰۰۱) است. مشاهده شد که سه مسأله اصلی، یعنی ظلم و کفر فرعون، رسیدن حضرت موسی (ع) به یقین قلبی و بت‌پرستی قوم بنی‌اسرائیل از ارکان این داستان هستند که مسأله اول و سوم را به نوعی می‌توان یک مسأله در نظر گرفت. در روایت مذکور، پاسخ‌های متعددی برای حل مسأله نخست پیشنهاد می‌شود. این پاسخ‌ها از سوی خداوند و حضرت موسی (ع) ارائه می‌شود که در برخی موارد، ارزیابی آنها مثبت اما نتیجه آن منفی است. طرح نهایی برای رسیدن به راه حل این مسأله، یعنی ایمان نیابردن و طغیان فرعون، پس از طی چرخه‌ای نسبتاً طولانی، طرح کشتن وی و پیروانش است که با موفقیت انجام می‌شود و نتیجه آن مثبت و حل مسأله نخست تلقی می‌شود. مسأله دوم، بدون طی کردن چرخه طولانی و تنها با دو پاسخ حل می‌شود اما در پاسخ به مسأله سوم طرح‌ها یا پاسخ‌های ناموفق ارائه می‌شود که ارزیابی از آن، منفی و نتیجه آن در برخی موارد، مثبت و در برخی موارد، منفی است. این مسأله داستان، حاوی مسائل تبعی دیگری از قبیل آوارگی قوم بنی اسرائیل است که بعضاً حل نشده یا به عنوان پیامد منفی اعمال شخصیت‌های داستان باقی می‌ماند. همچنین در مورد پاسخ‌های ارائه شده برای حل مسأله که از سوی خداوند (بیشتر به صورت معجزه و) و از سوی خداوند و حضرت موسی (بیشتر به صورت ارشاد و راهنمایی) ارائه می‌شود، ارزیابی مثبت است؛ هرچند نتایج، گاه، مثبت و گاه، منفی

است. در مورد عذاب، به عنوان یکی از پاسخ‌ها و در نتیجه راه حل نهایی برای مسأله نخست، ارزیابی، منفی، ولی نتیجه، مثبت است.

می‌توان نتیجه گرفت استفاده از الگوی حل مسأله مایکل هویی، مشکل تحلیل و فهم پیام آیات قرآنی را برای مخاطب منسجم‌تر و آسانتر می‌نماید. همچنین، هرچند الگوی حل مسأله هویی، ساختار حل مسأله را خوب پیش‌بینی می‌کند؛ اما در مورد پاسخ موفق، در برخی داستانها مثل روایات دینی، نمی‌توان به ارائه پیامد قاطعی معتقد بود. همچنین مشاهده شد که روایت دینی روایت کلانی است که الگوی حل مسأله آن از چارچوب موقعیت توضیح داده شده فراتر می‌رود و در بسیاری از روایات تکرار می‌شود.

از میان قوم بنی اسرائیل، گروهی راه راست و گروهی راه غیر مستقیم را برگزیدند. ایمان آوردن و فرمانبرداری گروهی، به منزله پیامد مثبت و موفقیت آمیز الگوی حل مسأله، و نافرمانی عده‌ای دیگر، نه تنها در آن دوره، بلکه در دوره‌های مختلف تاریخ، که به عصر پیامبر اسلام (ص) و روایت قرآنی نیز می‌رسد و طبق گفته‌های خداوند از آن نیز فراتر می‌رود، نشان دهنده پیامد منفی این پاسخ‌ها، در این داستان و روایات نظیر آن است. بنابراین می‌توان گفت که در روایات دینی از این دست، پاسخ نهایی الگوی حل مسأله دوجبهی می‌شود، موفق و ناموفق. مسأله ناموفق، همواره در تاریخ باقی می‌ماند و بررسی ابعاد آن، خارج از حوزه علمی این مقاله است. اما به طور کلی می‌توان گفت که ساختار الگوی حل مسأله در روایت حضرت موسی (ع)، خوب عمل می‌کند و به نظر می‌رسد که در روایات مربوط به پیامبران دیگر نیز، تنها در جزئیات متفاوت باشد.

به طور کلی می‌توان ادعا نمود که روشهای زبانشناختی تحلیل متن و ساختار زبانی، قادرند به عنوان ابزار مناسبی، جنبه‌های مختلف زبانی ارائه بحثهای دینی را تبیین کنند. بنابراین، علاوه بر روشهای سنتی بررسی متن قرآن، مطلوب است که از روشهای زبانشناختی نیز بهره‌برداری شود.

منابع:

- آقاگلزاده، فردوس (۱۳۹۰) تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- آقاگلزاده، فردوس، شیرین ممسنی (۱۳۸۶) تحلیل زبانشناختی سازمان متن روایی تنگسیر [چوبک] در چهارچوب الگوی حل مسئله مایکل هوئی، پژوهشهای ادبی، ش ۱۵۹ - ۳۰.
- تولان، مایکل، (۱۳۸۶) درآمدی زبانشناختی - انتقادی بر روایت؛ ترجمه علوی سیده فاطمه و فاطمه نعمتی، تهران: انتشارات سمت.
- حری ابوالفضل (۱۳۸۸) مولفه های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی، ادب پژوهی، ش ۷-۸، ۱۲۵-۱۴۱.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۷) احسن القصص: رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی، نقد ادبی، س ۱، ش ۲، ۸۳-۱۲۲.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۹) مناسبات زبانی و/یا زنجیرمندی خرد و کلان در قصص قرآنی (با نگاهی به سوره یونس(ع))، پژوهشهای زبان و ادبیات تطبیقی، د ۱، ش ۴، ۷۷-۹۱.
- صادقی، اسماعیل و همکاران (۱۳۹۲) بررسی ساختار روایت در داستان حضرت ایوب (ع)، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، س ۱، ش ۴، ۷۷-۸۸.
- غلامرضا، علی اصغر (۱۳۸۹) ساختار روایت در قصه های قرآن مجید، پژوهشهای ارتباطی، س ۱۷، ش ۴، پیاپی ۶۴، ۳۱-۵۰.
- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تهران: نشر گلبان.

Brown, Gillian, George Yule (1983) *Discourse Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.

Crystal, David (1992) *An Encyclopedic Dictionary of Language and Languages*, U.K: Blackwell.

El-Ewa, Salwa (2006) *Textual Relations in the Qur'an: Relevance, Coherence and Structure*, London: Routledge.

Hartmann, R.R.K. and Gregory James (1998) *Dictionary of Lexicography*, London: Routledge.

Hoey, Michael (2001) *Textual Interaction: An Introduction to Written Discourse Analysis*, London: Routledge.

Kindt, Tom and Muller Hans-Harald (2003) *What is Narratology?* Berlin : Walter de Grueter.

Schmid, Wolf (2010) *Narratology: An Introduction*, Berlin: Walter de Gruyter

Scott, Mike, Thompson, Geoff, (2001) *Patterns of Text : in Honour of Michael Hoey* / Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.

Toolan, Michael (2001) *Narrative, A Critical Linguistic Introduction*, 2nd ed., London: Routledge.

Trask, R. L. (1999) *Key Concepts in Language and Linguistics*, London: Routledge.

